

The role of the family in the process of parenting and the development of adolescent personality (based on the analysis of two novels: I Am Not My Father's Servant and You Are)

Sajjad Najafi Behzadi¹

¹ Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Shahrekord University, Shahrekord, Iran.

Article information	ABSTRACT
<p>Article type: Research Paper</p>	<p><i>One of the suitable platforms for reflecting the role and activity of the family in the growth and development of the adolescent personality is the literary genre of novels and stories. The aim of this research is to examine the role of the family in the process of parenting and the development of the adolescent personality. The research method is descriptive-analytical and the method of collecting information is the study of library documents. By reading novels and stories and adopting the role models of the characters, adolescents and even parents can reconsider their behavior and speech and make correct and effective decisions in different and difficult stages of life. The results of the research showed that the relationships between family members in the novels under study are devoid of love and affection and basically there are no friendly relations between them. The parents of Hasti and Davud have low knowledge and information. The strictness and incorrect behavior of the parents towards their children are indicative of this issue. In the novel I Am Not My Father's Servant, the father of the family behaves violently and inappropriately with the children. The parents have no knowledge of the needs and mental and psychological states of their children and act based on the experiences of their ancestors. The family in the novel I Am Not a Servant is depicted as a broken family, and with the slightest problem, the prevailing atmosphere in the family changes completely, and from a parenting perspective, it is an authoritarian family.</i></p>
<p>KEYWORDS: <i>Family, teenage personality, parenting, existence, I am not a servant of my father.</i></p>	
<p>*Corresponding author: Najafi@sku.ac.ir</p>	
<p>Citation:</p>	

DOI:



نقش خانواده در فرآیند فرزندپروری و تحول شخصیت نوجوان

(براساس تحلیل دو رمان من نوکر بابا نیستم و هستی)

سجاد نجفی بهزادی^۱

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران.

چکیده	اطلاعات مقاله
<p>یکی از بسترهای مناسب برای انعکاس نقش و فعالیت خانواده در رشد و تکامل شخصیت نوجوان، ژانر ادبی رمان و داستان است. هدف این پژوهش، بررسی نقش خانواده در فرآیند فرزندپروری و تحول شخصیت نوجوان است. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی و شیوه گردآوری اطلاعات به صورت بررسی اسناد کتابخانه‌ای است. نوجوانان و حتی والدین از طریق خوانش رمان و داستان و الگو پذیری از شخصیت‌ها، می‌توانند در رفتار و گفتار خویش تجدید نظر کنند و در مراحل مختلف و دشوار زندگی، تصمیم درست و تاثیرگذاری بگیرند. نتایج پژوهش نشان داد که روابط اعضای خانواده در رمان‌های مورد بررسی، از محبت و عاطفه تهی است و اساساً روابط دوستانه‌ای میان آنان حاکم نیست. والدین هستی و داوود از دانش و معلومات پایینی برخوردار هستند. سخت‌گیری‌ها و رفتارهای نادرست والدین نسبت به فرزندان گویای این مسأله است. در رمان من نوکر بابا نیستم، پدر خانواده، رفتار خشونت آمیز و نامناسبی با فرزندان دارد. والدین هیچ‌گونه شناختی از نیازها و حالات روحی و روانی فرزندان ندارند و براساس تجربه‌های گذشتگان خود عمل می‌کنند. خانواده در رمان من نوکر بابا نیستم به شکل یک خانواده از هم گسیخته نمایان شده است و با بروز کوچک‌ترین مسئله‌ای جو حاکم در خانواده به طور کامل عوض می‌شود و از منظر فرزندپروری، خانواده‌ای مستبد است.</p>	<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>واژگان کلیدی: خانواده، شخصیت نوجوان، فرزندپروری، هستی، من نوکر بابا نیستم.</p> <p>* پست الکترونیکی نویسنده مسئول: Najafi@sku.ac.ir</p> <p>ارجاع: نجفی بهزادی، سجاد (۱۴۰۴)، «نقش خانواده در فرآیند فرزندپروری و تحول شخصیت نوجوان (براساس تحلیل دو رمان «من نوکر بابا نیستم» و «هستی»)»، پژوهشنامه جریان‌شناسی شعر و داستان ادبیات معاصر ایران (۱۴)، صص ۲۱۲-۲۳۳.</p>
DOI:	

۱. مقدمه

یکی از تاثیرگذارترین نهادهای اجتماعی در زندگی هر فرد، خانواده است. کودکان و نوجوانان برای طی مراحل رشد و رسیدن به مرحله بزرگسالی نیاز به حمایت همه‌جانبه خانواده دارند. «خانواده در مقایسه با سایر نهادهای اجتماعی، در ساختن هویت و شخصیت افراد نقش بارز و مرکزی دارد؛ زیرا عاملیت کنشگران در آن رقم می‌خورد، درونی می‌شود و استلزامات خود را بر دیگر نهادهای اجتماعی نیز وارد می‌کند» (آزاد ارمکی، ۲۳-۲۲: ۱۳۸۶). اولین مکانی که کودک و نوجوان در آن پرورش می‌یابند و خود را به رسمیت می‌شناسند، محیط خانواده است. خانواده در طول تاریخ دچار تغییرات زیادی شده است. از مهم‌ترین تغییرات ایجاد شده می‌توان فراهم شدن امکانات بیشتر برای آموزش، تحصیل و ورود زنان به بازار کار را نام برد که از تأثیرات آن می‌توان به دگرگونی در ساختار قدرت خانواده و مهم‌ترین جنبه آن؛ یعنی دگرگونی در نقش زنان اشاره کرد. این که این دگرگونی الزاماً باعث بهبود موقعیت آن‌ها در خانواده یا افزایش اقتدارشان شده، مورد شک و تردید است؛ زیرا اگر در مورد نقش مرد در خانواده (خانواده در زمان کنونی) می‌توان از کاهش اقتدار مرد بحث کرد، نمی‌توان به همان قیاس نیز- هرچند که بسیاری ادعا می‌کنند، از افزایش اقتدار زن در خانواده و مدارسالاری به جای پدرسالاری نام برد (اعزازی، ۱۳۹: ۱۳۸۹)

پدر و مادر اولین کسانی هستند که در شکل‌گیری شخصیت نوجوان نقش دارند. نوجوان نیازمند توجه و کمک والدین است تا بتواند به استقلال برسد، از این رو نحوه برخورد پدر و مادر و خصوصیات رفتاری و گفتاری آن‌ها به شکوفایی اجتماعی و تکامل شخصیت نوجوان کمک بسیاری می‌کند و می‌تواند زمینه ساز حضور سالم و موفق او در اجتماع باشد. زمانی که نوجوان با تجربه‌های خوشایندی از ارتباط با والدین و خانواده خود وارد اجتماع می‌شود، ارتباط سالم‌تری با دیگران برقرار می‌کند؛ اما نوجوانی که تجربه ناخوشایندی از ارتباط با والدین خود دارد، زمانی که وارد اجتماع می‌شود، با سوءظن، شک و تردید به همه چیز می‌نگرند و به دنبال کوچک‌ترین نشانه‌ای است تا بتواند پیش‌فرض‌های خود را تأیید کند. «سلامت و استحکام و اقتدار عاطفی و منطقی خانواده و برخورداری پدران و مادران از بصیرت و بینش اجتماعی و نیز آگاهی‌های مستمر ایشان، ضامن رشد مطلوب شخصیت اجتماعی کودکان و نوجوانان می‌باشد و پیشگیری از تعارضات، تضادها، کجروی‌ها و اختلالات روانی-اجتماعی ایشان در گرو سلامت خانواده است» (امیرحسینی، ۱۳۹۱: ۸).

۱-۱. بیان مسئله

خانواده در زندگی نوجوان به اندازه‌ای مهم و تاثیرگذار است که می‌تواند مسیر رشد و اعتلای او را فراهم کند. انعکاس نقش خانواده در زندگی نوجوان و مهیا کردن مسیر رشد و پیشرفت او در آثار ادبی، گاهی می‌تواند تاثیرگذاری بیشتری داشته باشد. نوجوان از طریق ارتباط با آثار و بررسی زندگی شخصیت‌های داستانی، از آن‌ها الگوبرداری می‌کند. ادبیات خاصیت آموزندگی و سازندگی دارد، به نوجوان می‌آموزد که با تصمیمات خطا و مشکلاتی ناشی از آن، چگونه برخورد کند. نوجوان به وسیله ادبیات متوجه

واقعیت‌هایی می‌شود که در زندگی خود با آن‌ها سروکار دارد و با آگاه شدن از سرنوشت شخصیت‌های رمان نیز در زندگی خود آگاهانه و عاقلانه‌تر رفتار می‌کند؛ زیرا شخصیت‌های رمان بر اثر رفتاری که انجام داده‌اند، به نتیجه‌ای می‌رسند که نوجوان در زندگی واقعی خود ممکن است به آن برسد. نوجوان از طریق همذات‌پنداری با شخصیت‌های رمان و روابط بین اعضای خانواده، نسبت به خانواده خود و رابطه با آن‌ها، اطلاعات مهمی به دست می‌آورد و حتی ممکن است نگرش خود را نسبت به اعضای خانواده و نحوه رفتار با آن‌ها تغییر دهد. اعضای خانواده، مخصوصاً نوجوانان با خوانش رمان (با موضوع خانواده)، می‌توانند با تاثیرپذیری از کردار شخصیت‌ها، در رفتارهایشان تجدید نظرکنند. با توجه به نقشی که نوجوانان در خانواده دارند، میزان اهمیت نقش آن‌ها، توجه به نظرات آن‌ها در حل مشکلات و تصمیم‌گیری‌ها، مشارکت در امور خانه و خانواده، ایجاد همدلی و افزایش روحیه همکاری، توجه به نقش خانواده و تاثیر آن در زندگی نوجوان در رمان‌ها ضروری به نظر می‌رسد. خانواده در تعادل رفتاری، شکل‌گیری شخصیت، فرهنگ‌پذیری و اجتماعی شدن اعضا نقش مهمی دارد. کودکان مسیر اجتماعی شدن را در خانواده طی می‌کنند و جامعه‌پذیری ثانوی را در تعامل با سایر کارگزارانی نظیر مدرسه، گروه همسالان و رسانه‌ها می‌گذرانند. ادبیات داستانی کودکان و نوجوانان به عنوان رسانه‌ای پُر مخاطب، در ساخت ذهنی و تثبیت الگوهای فرهنگی تأثیر شایانی دارد. هدف پژوهش، بررسی نقش خانواده در فرآیند تحول شخصیت نوجوان، براساس تحلیل رمان‌های نوجوان است. سوالات مهم پژوهش این است که خانواده در چه زمینه یا مواردی می‌تواند زمینه رشد یا تحول شخصیت را فراهم کند؟ و اینکه ژانر رمان به عنوان یک رسانه چه کمکی به نوجوان و خانواده در مسیر تحول و فرزندپروری می‌کند؟ روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و شیوه گردآوری اطلاعات به صورت بررسی اسناد کتابخانه‌ای است. نقش خانواده در تحول شخصیت نوجوان در رمان‌های گروه سنی نوجوان بررسی و تحلیل شده است. از میان رمان‌های نوجوان، دو رمان هستی و من نوکر بابا نیستم برای بررسی انتخاب شده‌اند. علت انتخاب این دو رمان، انعکاس بهتر و بیشتر مسایل و چالش‌های خانوادگی بوده است.

۱-۲. مبانی نظری

در این بخش مهم‌ترین مولفه‌هایی که به فرزندپروری و تحول شخصیت نوجوان کمک می‌کند، معرفی و بیان شده‌اند. مبانی پژوهش برگرفته از کتاب‌های حوزه تربیتی نوجوانان است. آثاری مانند: فرزندپروری، صمیمیت و همدلی بین اعضای خانواده و تکنیک‌های فرزندپروری خلاق. با استفاده از کتاب‌های ذکر شده، دو رمان مورد نظر، بررسی و تحلیل شده‌اند.

۱-۲-۱. صمیمیت و همدلی

صمیمیت و همدلی یکی از عوامل مهم جهت حفظ پویایی و نشاط خانواده است و دستیابی به آن در هیچ نهادی جز خانواده امکان‌پذیر نیست. «همدلی یا به عبارتی درک متقابل، هنر بسیار خوبی در ارتباط موثر است. حال این ارتباط می‌تواند با همسر، اعضای خانواده، همکار یا از همه مهم‌تر با نوجوانان باشد» (صادقی، ۱۳۹۸: ۲۷). زمانی که در بین اعضای خانواده صمیمیت و همدلی وجود

داشته باشد، توانایی بیشتری برای برخورد با مشکلات حاصل می‌شود و مشکلات به آسانی حل می‌شوند. در سایه صمیمیت است که اعضای خانواده می‌توانند مسیر رشد و بالندگی را در مسیر صحیح طی کنند و به اهداف خود برسند. «بسیاری از کارکردهای اساسی خانواده براساس صمیمیت و همدلی بین اعضا تحقق می‌یابد. صمیمیت و همدلی در خانواده به امنیت روحی و روانی اعضای خانواده کمک می‌کند و جو اعتماد و خوش‌بینی را بر خانواده حاکم می‌کند» (پناهی، ۱۳۹۳: ۱۰).

۱-۲-۲. حمایت کردن

حمایت کردن به معنای پشتیبانی و طرفداری از فرد در مواقع بحرانی است. به زبان ساده یعنی فرد می‌تواند در مواقع حساس و بحرانی روی کمک دیگران حساب کند و در این مواقع خود را تنها نمی‌بیند. نوجوانان نیاز دارند که از طرف والدین حمایت شوند؛ مخصوصاً در روزهای سخت زندگی‌شان. «والدین باید سعی کنند با تمرین و آگاهانه از هرکدام از بحران‌های زندگی نوجوانشان به‌عنوان فرصتی برای نزدیک‌تر شدن به او استفاده کنند و باید بدانند در این مواقع، نصیحت، انتقاد و سرزنش کردن، کارهایی هستند که به‌هیچ‌عنوان نباید انجام شود» (صادقی، ۱۳۹۸: ۲۸). حمایت‌هایی که والدین انجام می‌دهند تا فرزند احساس کند به او توجه شده است و مورد حمایت قرار گرفته‌است، اشکال متفاوتی دارد: نشان دادن نگرانی برای فرزند، عشق و محبت، پذیرش و اعتماد، صمیمیت و همدلی و... والدین با بوسیدن، در آغوش کشیدن و ابراز احساسات مثبتشان نسبت به فرزندان نشان می‌دهند که آن‌ها برایشان اهمیت دارند.

۱-۲-۳. تحسین کردن

تحسین به معنای قدردانی، تشکر، تعریف، پاداش دادن و ابراز رضایت از فرد است که ممکن است مادی باشد؛ مانند: پول دادن، خوراکی و یا رفتاری باشد؛ مانند: لبخند زدن، سر تکان دادن، دست زدن و تشویق کردن. یا کلامی باشد، مانند: گفتن جملاتی چون: بسیار خوب، عالی است، آفرین، تو نابغه‌ای و... (اژدری و همکاران، ۱۳۹۹: ۸۶-۸۳). تحسین، موجب تقویت فرزندان می‌شود و نیروی تازه‌ای به آنان می‌بخشد تا با اعتماد به نفس و پشت‌گرمی بیشتر کارهای خود را انجام دهند. تحسین، استعداد درونی کودک و نوجوانان را رشد داده و به شکوفایی سوق می‌دهد و زمینه‌های یأس و ناامیدی را در آن‌ها از بین می‌برد. نوجوان در پرتو تحسین، یاد می‌گیرد که مشکلات و سختی‌ها را بر خود هموار سازد تا هدف مطلوب خود را دنبال کند و تداوم آن به تداوم فعالیت‌های رشد‌دهنده نوجوان می‌انجامد. «تحسین نوجوان باعث بهبود رابطه والد کودک و افزایش رفتارهای مثبت و مناسب در کودک می‌شود» (قهاری، ۱۳۹۹: ۱۹). یکی از روش‌های تحسین نوجوان، استفاده از جملاتی است که بیانگر تقدیر و تشکر از اوست. هنگامی که نوجوان در قبال کار خود پاداش و تحسین دریافت می‌کند؛ حتی به صورت زبانی، احساس می‌کند دارای ارزش و جایگاه خاصی است؛ بنابراین با انگیزه بیشتری برای جلب رضایت والدین خود عمل می‌کند. «وقتی فرزندان کار مثبتی انجام می‌دهد، به گونه‌ای از او تعریف کنید که انگار کسی تاکنون چنین کاری را برایتان انجام نداده است» (چپمن، ۱۳۸۹: ۴۸-۵۱)

۱-۲-۴. تبعیض بین فرزندان

از جمله مشکلاتی که مانع تربیت صحیح فرزندان در محیط خانواده می‌شود، مسأله تبعیض پدر و مادر میان فرزندان است. «تبعیض به معنای فرق قائل شدن و عدم رعایت عدالت و مساوات است. آنچه مورد نیاز کودکان و نوجوانان است، اجرای عدالت است، او می‌خواهد پدر مجسمه عدالت در اجرای ضوابط و رعایت قانون باشد و درون کودک بدین امر آرام می‌گیرد و حتی اگر در این راستا تنبیه هم بشود، نگران نیست» (امرابی، ۱۳۹۰: ۶). بسیاری از آشفتگی‌ها و نابسامانی‌هایی که در خانواده به وجود می‌آید؛ به دلیل احساس نابرابری میان فرزندان است. والدین با رفتارها و اعمال خود سبب بروز احساس تبعیض در فرزندان می‌شوند. گاهی تبعیض نوعی احساس تنهایی ترس‌آور و نداشتن پشتیبان و تکیه‌گاه مطمئن در نوجوان به وجود می‌آورد و باعث می‌شود نوجوانی که در حساس‌ترین دوران زندگی قرار دارد، برای رفع این نیاز مهم به سمت محبت‌های کاذب خیابانی کشیده شود. «اعمال تبعیض بین فرزندان موجب کاهش اعتماد به نفس، منزوی شدن و کینه‌ورزی در آن‌ها می‌شود. بسیاری از ناهنجاری‌های دوران نوجوانی ریشه در تبعیض والدین نسبت به فرزندانشان دارد؛ به این صورت که هرچه تبعیض‌ها شدیدتر شود، ضربات و صدمات روحی منتقل شده به فرزند مهلک‌تر و جبران‌ناپذیرتر می‌شوند» (اژدری و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۶۵).

۱-۲-۵. توانایی حل مسأله

همه ما انسان‌ها در طول زندگی با مسائل مختلفی روبرو می‌شویم که باید برای حل آن‌ها به دنبال بهترین راهکار باشیم. مهارت حل مسأله یعنی ما به درستی مسائل را تشخیص دهیم، با استفاده از منطق و مهارت جمع‌آوری اطلاعات، داده‌های مورد نیاز را به دست آوریم و با استفاده از تحلیل آن، بهترین راه حل را پیدا کنیم. «حل مسأله به‌عنوان یک فرایند شناختی-رفتاری در نظر گرفته شده است که می‌تواند در حکم ابزار مهمی برای مواجهه با بسیاری از مشکلات موقعیتی و حل آن‌ها مورد استفاده قرار گیرد. حل مسأله باعث می‌شود پاسخ‌های بالقوه مؤثری برای موقعیت مشکل‌زا فراهم شود و احتمال انتخاب مؤثرترین پاسخ را از میان پاسخ‌های متعدد، افزایش می‌دهد» (نعمتیان، ۱۳۹۷: ۳۷). افرادی که مهارت زیادی در حل مسائل دارند و می‌دانند که مسائل خود را چگونه حل کنند، دارای اعتمادبه‌نفس بیشتری هستند؛ چراکه سعی می‌کنند با مشکلات زندگی روبرو شده و برای آن راه‌حلی بیابند، همین موضوع باعث می‌شود به توانایی‌های خود تکیه کنند و اعتماد به نفس بالایی داشته باشند. این افراد اضطراب کمتری را تجربه می‌کنند و به‌هنگام بروز مشکل با حل مسأله مناسب، استرس خود را کنترل می‌کنند. «توانایی حل مسئله به افراد کمک می‌کند تا از چالش پیش آمده به‌عنوان یک فرصت استفاده و توانایی‌های خود را شکوفا کنند یا اینکه به دنبال آموختن مهارت جدیدی باشند تا از عهده مشکل پیش آمده برآیند» (امیدوار و باصفا، ۱۳۹۸: ۸۷).

۱-۲-۶. تنبیه

تنبیه، ابزاری است که والدین برای تغییر و اصلاح رفتارهای نادرست فرزندان خود از آن استفاده می‌کنند. «تنبیه به معنای ایمن‌سازی مسیر رشد، برای کودک است تا برای رسیدن به تکامل، در مسیر رشد حرکت کند. شیوه‌های تنبیه مانند تابلوهای هشداردهنده کودک را در این مسیر راهنمایی می‌کند»

(حاجی‌زاده، ۱۳۹۸: ۶). تنبیه کردن را باید از آزار جسمی و روانی جدا ساخت؛ زیرا نوعی خشونت است که صدمات فراوانی به فرزند می‌زند. (قهاری، ۱۳۹۹: ۲۶). تنبیه فرزند در خانواده‌هایی که به تربیت صحیح فرزندانشان اهمیت می‌دهند، یک شیوه تربیتی محسوب می‌شود، در واقع در هر خانه‌ای قوانین و ارزش‌های اخلاقی خاصی وجود دارد و اعضای خانواده مطابق با آن تلاش می‌کنند و تأکید دارند فرزندان هم به این قوانین پایبند باشند و از انواع روش‌های تشویق و تنبیه در این باره استفاده می‌کنند.

۱-۳. پیشینه پژوهش

درباره نقش خانواده در فرایند فرزندپروری و تحول شخصیت نوجوان، پژوهش مستقلی صورت نگرفته است؛ اما پژوهش‌هایی مرتبط با موضوع خانواده انجام شده که به برخی اشاره می‌شود. مریم عاملی رضایی در کتاب «سیمای خانواده در رمان فارسی دهه شصت» (۱۳۹۲) ساختار و مناسبات درون خانواده، در ادبیات داستانی واقع‌گرای دهه شصت را بررسی کرده است. نویسنده در این کتاب به مسائل اجتماعی اشاره کرده است و تأثیر این مسائل بر شخصیت‌های داستان را نشان داده است. قرشی‌نژاد (۱۳۹۲) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «پژوهشی در بازنمایی خانواده در ادبیات کودک و نوجوان براساس نظریه بازنمایی استوارت هال» به شیوه تحلیل متن، نحوه بازنمایی خانواده در گزیده‌ای از داستان‌های واقع‌گرای کودکان و نوجوانان سه دهه پس از انقلاب اسلامی را تحلیل و بررسی کرده است. مهدی مرادی در مقاله «بازنمایی خانواده در رمان‌های فارسی» (۱۳۹۴) به تحلیل روایی دو رمان در دهه هشتاد پرداخته و کوشش شده تا از طریق شیوه روایت‌گری رمان‌های دهه هشتاد را بررسی کند که رمان، خانواده‌های طبقه متوسط دهه هشتاد را چگونه نشان می‌دهد. زهرا ببادی شلمزاری در پایان‌نامه خود با عنوان «سیمای خانواده در رمان‌های منتخب نوجوانان دهه هشتاد هجری شمسی» (۱۳۹۹) به این نتیجه رسید که سیمای خانواده به عنوان یک مسأله اصلی در رمان‌های دهه هشتاد بازتاب یافته و خانواده در آن تحت تأثیر ساختار خانواده ایرانی - اسلامی بوده و چالش میان والدین و فرزندان مهم‌ترین مسأله خانواده‌های دهه هشتاد بوده است. باقریان (۱۴۰۲) در پایان‌نامه خود به بررسی ساختار خانواده در رمان‌های منتخب نوجوان براساس الگوی بویرمن پرداخته است. نتایج پژوهش نشان داد در میان الگو و ساختارهای مورد نظر، ساختارهای مستبدانه، عدم مداخله و آزادانه و اغماض در تمامی رمان‌های مورد بررسی دیده شد. جوکاری و حسام‌پور (۱۴۰۲) در مقاله «تحلیل استعاره‌ی گفتمان خانواده (مطالعه موردی داستان‌های ایدئولوژیک نوجوان)» به این نتیجه رسیدند که ساختار اصلی این داستان‌ها براساس استعاره کلان «خانواده، جامعه است» شکل گرفته است و خانواده در دل ساختار ایدئولوژیک این آثار، نماینده جامعه و نمودی عینی برای بیان ایدئولوژی‌های انتزاعی در جامعه است.

۲. بحث و بررسی

در این بخش ابتدا خلاصه‌ای از هر رمان ارائه و سپس نقش خانواده در آن بررسی و تحلیل می‌شود.

۲-۱. خلاصه رمان من نوکر بابا نیستم اثر احمدرضا اکبرپور

داوود پسر آرام و حرف‌گوش‌کنی است که هیچ‌وقت از پدرش کتک نخورده است. همین مسأله بهانه‌ای می‌شود تا برادرانش او را «نوکر بابا» صدا کنند. حاج حمزه پدر خانواده، مردی خسیس و سخت‌گیر است. او انتظار دارد یکی از پسرانش داخل چاه برود و پول‌ها را در بیاورد؛ اما هیچ‌کدام حاضر نمی‌شود داخل چاه برود. داوود از ترس اینکه مجبور به انجام این کار شود، به خانه عمه‌اش پناه می‌برد. پدر، مستراح رفتن را ممنوع می‌کند و فکر می‌کند که بچه‌ها به خاطر نیاز به پول مدرسه مجبور به درآوردن بسته اسکناس می‌شوند. داوود و برادرش با حيله و نیرنگ پول مدرسه را از پدر می‌دزدند. در این میان ناتوانی زبانی ساره، دختر خانواده، نیز با دیدن دزدی برادران از پدر، از میان می‌رود. شب عروسی عمه، پسرعموی بچه‌ها که همیشه بالای دیوار مستراح شیطنت می‌کرد به داخل مستراح می‌افتد و مهرباب، پسر بزرگ خانواده هم او وهم پول‌ها را از چاه مستراح بیرون می‌آورد.

۲-۲. نقش خانواده در رمان من نوکر بابا نیستم

خانواده در رمان «من نوکر بابا نیستم» تشکیل شده است از پدر و مادر، یحیی، یونس، داوود، ساره و مهرباب. در این رمان، خانواده از هم گسیخته است و با بروز کوچک‌ترین مسأله‌ای جو حاکم در خانواده به طور کامل عوض می‌شود. «پدر با از دست دادن بسته پول جایگاه خود را در میدان اجتماعی متزلزل می‌بیند. او دیگر برای خانواده احترام و منزلت سابق را ندارد. پیش‌تر همیشه یکی از اعضای خانواده آفتابه را برایش پر می‌کرد؛ اما پس از این واقعه او خود به سراغ آفتابه می‌رود. اکنون حتی بچه‌ها و مادر که پیش از این جرأت سخن گفتن نداشتند، به او می‌خندند» (رحمانی و قربانی، ۱۳۹۵: ۷۶). از منظر فرزندپروری، در رمان من نوکر بابا نیستم، خانواده مستبد است. در این خانواده آرامش خاطر و لذت وجود ندارد و در میان اعضای خانواده رابطه‌ای سرشار از صمیمیت و محبت حاکم نیست و مدیریت به شیوه سخت‌گیرانه اعمال می‌شود. مشکل اصلی خانواده از رفتار مستبدانه پدر سرچشمه می‌گیرد، پدری که خود نیز قربانی رفتارهای نادرست بزرگ‌تره‌هایش بوده و به صورت تجربی آموخته است که در برخورد با نوجوان چه رفتاری انجام دهد. پدر مانند یک رئیس عمل می‌کند و مدام به مادر و فرزندان دستور می‌دهد و امر و نهی می‌کند. قوانین در این خانواده بسیار سخت‌گیرانه تعیین می‌شود و داوود و دیگر برادرها موظف هستند این قوانین را بدون هیچ‌گونه اعتراضی انجام دهند و حق اظهار نظر ندارند.

۲-۱-۲. صمیمیت و همدلی

صمیمیت و همدلی در رمان من نوکر بابا نیستم نمود چندانی ندارد. پدر در رفتار با یونس، یحیی، مهرباب و داوود از خشونت استفاده کرده و رفتاری پدرسالاری دارد؛ اما با ساره با مهربانی و صمیمیت رفتار می‌کند.

«بابا با یک دستش محکم من رو گرفته تو بغل و با دست دیگه‌اش قلبون می‌کشه. سرش رو می‌آره کنار گوشم: فردا صبح پول مدرسه‌تون رو می‌دم دست خودت تا بدی آقای اشرافی. بابا پشت کله‌ام را ماچ می‌کنه».

(اکبرپور، ۱۳۹۷: ۷۸)

هنگامی که یونس در را به روی پدر باز می‌کند، فقط با گفتن «آفرین پسر گلم» و دادن پول، صمیمیت خود را نشان می‌دهد؛ البته این عمل به ندرت اتفاق می‌افتد.

«یونس در را باز می‌کند. بابا می‌گوید: آفرین پسر گلم و یک بسته اسکناس روی سرم می‌پاشد».

(همان: ۶۷)

در زمان دزدیدن پول توسط یونس هرچند پدر متوجه این موضوع می‌شود؛ اما چیزی نمی‌گوید و در عوض برای خودش و یونس چایی می‌ریزد.

«یونس می‌گوید: وقتی می‌خواستم ۵۰ تومنی را قایم کنم، دیدم چشم‌هایش گرد شدند، ولی چیزی نگفت. به جایش فلاسک چای را برداشت و دو تا استکان پر کرد، یکی برای خودش و یکی برای من. باورت می‌شود؟!».

(همان: ۷۹)

مادر در برخورد با داوود و ساره با محبت و صمیمیت بیشتری نسبت به دیگر فرزندان رفتار می‌کند.

«هنوز از در حیاط بیرون نرفته‌ام که مادر با کاسه‌ای آب می‌آید دنبالم: داوود بیا یک ذره آب طلا بخور. ان‌شاءالله که رفع قضا و بلاست».

(همان: ۳۶)

مادر به دلیل باز شدن زبان ساره بسیار خوشحال است و مدام او را در آغوش می‌گیرد.

«مادر می‌گه برام حرف بزن. تا میگم چی چی بگم من رو می‌گیره تو بغل و می‌گه: خدارو صد هزار مرتبه شکر»

(همان: ۷۹)

صمیمیت بین داوود و یونس در انتهای داستان بیشتر از اوایل داستان دیده می‌شود. در ابتدای داستان، گویی آن‌ها باهم رابطه صمیمانه‌ای ندارند.

«مهراب می‌زند زیر خنده: فردا بابا یکی از شماها رو می‌فرسته تو مستراح! یحیی می‌زند زیر خنده، ولی یونس می‌گوید: اگه بابا بخواد من رو بفرسته با تیرکمان می‌زنم تو سرش. من از یونس بدم می‌آید، ولی می‌دانم دروغ نمی‌گوید. مهراب می‌گوید: نوکر بابا، تو مستراح! یحیی و یونس می‌زنند زیر خنده و دوباره تکرارش می‌کند. سرم گیج می‌رود. لگد می‌زنم توی شکم گنده یحیی، تیرکمان یونس را می‌شکنم و سنگ پرت می‌کنم طرف مهراب»

(همان: ۱۷)

مخاطب نوجوان با مشاهده رفتار و کردار شخصیت‌های رمان، اطلاعات و تجربیات زیادی بدست می‌آورد و رفتار افراد داستان را ارزیابی می‌کند. در رمان فوق، گاهی صمیمیت بین اعضای خانواده هست و گاهی نیست. این نوسان و تغییر در رفتار می‌تواند دلایلی داشته باشد. نوجوان می‌داند که زندگی فراز و نشیب‌های زیادی دارد و گاهی ممکن است صمیمیت‌ها کمتر شود. دوران نوجوانی از جمله فعال‌ترین و هیجان‌آورترین اوقات در چرخه زندگی خانوادگی محسوب می‌گردد؛ چرا که سرشار از فراز و نشیب‌های متعددی است که در خانواده‌های مختلف به شکل‌های گوناگون بروز می‌کند. ممکن است برخی خانواده‌ها در تعیین حد و حدود، تعریف روابط و مراقبت صحیح از هر یک از اعضای خانواده دچار مشکل باشند و برای برخی همه چیز بر وفق مراد باشد (گلادنیک، ۱۳۸۲).

۲-۲-۲. حمایت کردن از فرزند

در رمان «من نوکر بابا نیستم» در اغلب موارد پدر حمایتی از فرزندان خود نمی‌کند و مدام در حال کتک زدن یا استفاده از الفاظ نامناسب در برخورد با آن‌ها در حضور دیگران است. رفتارهای خشن پدر عامل ایجاد ترس و اضطراب و عدم امنیت در فرزندان شده است. داوود از حضور در مکان‌هایی مثل دکان خودداری می‌کند تا مورد آزار پدر قرار نگیرد. در قسمتی از رمان، و در یک مورد، حمایت پدر را به صورت پنهانی می‌بینیم، قرار بود آقای اشرافی مابقی پول یونس و داوود را که از پدر دزدیده بودند به او بدهد؛ اما پدر که متوجه کار نادرست یونس و داوود می‌شود، چیزی به آن‌ها نمی‌گوید و از آقای اشرافی می‌خواهد مابقی پول را به خود فرزندان بدهد.

«من همیشه از بابا می‌ترسیدم. برای همین تا مادر مجبورم نمی‌کرد، دم دکان نمی‌رفتم. می‌ترسیدم جلوی بچه‌ها، عصبانی بشود، رگ‌های گردنش باد کنند و با لگد بیفتند به جانم. دوباره از روی صندلی بلند شدم. این بار آقای اشرافی هم بلند شد و آمد پیشم: بابا همه‌تون رو دوست داره، گفت، بقیه پول رو هم بدم به خودتون»

(اکبرپور، ۱۳۹۷: ۸۲)

در قسمتی از رمان، پدر حمایت و مراقبت از ساره را بر عهده داوود و یونس می‌گذارد. این عمل پدر ناشی از تفکرات مردسالارانه اوست که مرد را در خانواده قدرت مطلق می‌داند و او مسئول تمام تصمیم‌گیری‌هاست و تمام مسئولیت‌ها و قدرت در اختیار پدر و بعد از پدر، در اختیار برادران و جنس مرد است.

«نزدیک در حیاط رسیده‌ایم که بابا از توی اتاقش بیرون می‌آید و به من و یونس نگاه می‌کند و می‌گوید: هوش و حواستان به ساره باشد»

(همان: ۷۰)

در این رمان فقط مادر از فرزندان حمایت می‌کند. حمایت مادر از داوود در گفت‌وگوی او با یونس و پدر قابل مشاهده است. مادر زمانی که پدر با عصبانیت سراغ داوود را می‌گیرد، با گفتن جمله‌ای او را آرام می‌کند.

«بابا داد می‌زند: مگه این پدرسگا نمی‌تونن درو باز کنند؟ مادر آن‌قدر یواش جواب می‌دهد که چیزی نمی‌شنوم. دوباره داد می‌زند: داوود دیگه کجا رفته؟ دهانم خشک شده است. نمی‌دانم مادر چه می‌گوید، ولی او دیگر چیزی نمی‌گوید»

(همان: ۱۰)

«وقتی مادر من، یونس و یحیی را همراه هم دید، با تعجب نگاهمان کرد. آخر کار هم طاقت نیاورد و من را صدا کرد: اگه بلایی سر این زبون بسته بیارید خودتون می‌دونید»

(همان: ۵۴)

زمانی که پدر می‌خواهد با زور داوود را درون مستراح بفرستد، مادر از او می‌خواهد که از این کار منصرف شود.

«حیا کن مرد! مگه نمی‌بینی بچه داره خودش رو هلاک می‌کنه؟ مگه آدم قحطیه که این بچه‌ی نصفه‌جون باید بره تو

مستراح؟» (همان: ۳۲)

صحبت کردن مرتب مادر با ساره و امیدوار بودن به این‌که روزی ساره زبانش باز می‌شود و جوابش را می‌دهد، نمونه‌ای از حمایت‌های مادر است.

«همیشه هم با ساره حرف می‌زند و منتظر است تا روزی جوابش را بدهد»

(همان: ۱۶)

حمایت مادر از فرزندان در این رمان تا حدودی از قدرت و تفکر مردسالارانه پدر می‌کاهد؛ اما تأثیری در تغییر نظر پدر ندارد. شخصیت داوود به دلیل ترس زیاد از پدر گاهی اعتماد به نفس خود را از دست می‌دهد و توانایی رفتن به مغازه یا انجام کارهای دیگر را ندارد. ممکن است مخاطب نوجوان نیز به رفتار خشونت آمیز پدر واکنش نشان می‌دهد و آن را امری ناپسند می‌داند. در این اثر نوجوان حق اظهار نظر ندارد و تصمیم نهایی با پدر است. در حالی که نوجوان به مرحله‌ای از رشد رسیده که بتواند نظر بدهد. نوجوانان به خود حق می‌دهند که در مسایل مربوط به خانه و خانواده اظهار نظر کنند و افکار و عقاید و اعمال اعضای خانواده خود را مورد پرسش قرار دهند. نوجوانان در مقابل تحکم و دستورات والدین مقاومت می‌کنند (احمدی، ۱۳۸۳).

۲-۲-۳. تبعیض میان فرزندان

رفتار پدر با ساره و داوود، تبعیض بسیار آشکاری را نشان می‌دهد. پدر در رفتار با فرزندان پسر، از خشونت استفاده می‌کند؛ اما در برخورد با ساره هیچ‌گونه خشونتی به کار نمی‌برد. پدر، ساره را بغل می‌کند و به او ابراز محبت می‌کند؛ اما نسبت به پسرها چنین رفتاری ندارد. پدر مدام آن‌ها را کتک می‌زند و با الفاظی چون توله، پدرسگا و... صدایشان می‌کند.

«وقتی یونس هم می‌خواهد برود بیرون، بابا پشت یقه‌اش را می‌گیرد، ولی او دور بابا می‌چرخد و در می‌رود. به

جایش یحیی را خیلی راحت می‌گیرد و حسابی کتکش می‌زند»

(اکبرپور، ۱۳۹۷: ۳۴)

«بابا گفت: اگر این توله‌ها را آدم نکنم، حاجی حمزه نیستم»

(همان: ۳۱)

رفتار و نحوه برخورد مادر با داوود و ساره، نسبت به دیگر فرزندان به دلیل اینکه داوود از بقیه ضعیف‌تر است و ساره به خاطر مشکلی که در سخن گفتن دارد، نوعی نگاه تبعیض آمیز را نشان می‌دهد.

«صدای بابا بلند می‌شود: نسا، نسا، برو از خون‌های زارنوشاد کلنگ بگیر. مادر دستپاچه می‌شود: من سرش رو گرم

می‌کنم، تو برو! و بعد به یونس و یحیی نگاه می‌کند: اینا بلدند چه جوری در برند»

(همان: ۱۹)

«مادر هر چند لحظه می‌آد و یه تیکه گوشت کباب شده می‌گذاره تو دهنم»

(همان: ۷۹)

تبعیض میان فرزندان در بلندمدت، نتایج نامطلوبی به همراه دارد. نگاه یکسان به فرزندان، بسیاری از مشکلات و اختلالات رفتاری را از بین می‌برد. «تبعیض در بین فرزندان از طرف والدین باعث می‌شود که فرزند احساس کند، پدر و مادرش او را دوست ندارند. از این نظر سعی می‌کند زیاد همراه والدین خود نباشد تا کمتر دیده شود و مورد سرزنش قرار نگیرد و هر روز فاصله او با والدینش بیشتر می‌-

شود» (برزگر و همکاران، ۱۳۹۴: ۵)؛ فاصله داوود و پدرش زیاد می‌شود. او به علت بی‌توجهی پدر سعی می‌کند کمتر در دسترس و دید پدر باشد. انعکاس رفتارهای خشونت‌آمیز در آثار ادبی می‌تواند برای والدین و نوجوانان تجربه‌ای مفید و آموزنده باشد. خانواده با مشاهده این نوع رفتارها، به خود می‌آیند و در رفتارشان تجدید نظر می‌کنند.

۲-۲-۴. حل مساله در خانواده

مدیریت پدر در حل مسائل خانه بسیار ضعیف است و برای حل مشکل از زور و الفاظ نامناسبی استفاده می‌کند. به طور کلی در این خانواده، والدین در حل مشکلات توانایی و تدبیر مناسبی ندارند. در ماجرای افتادن اسکناس‌ها در چاه توالت، پدر مدیریت درستی را از خود نشان نداده و تنها با زور و خشونت به دنبال این است که داوود پسر کوچک‌تر خانواده را وارد چاه کند تا اسکناس‌های او را بیرون بیاورد. داوود در برابر خواسته پدر سکوت می‌کند و تنها راه خلاص شدن را پناه بردن به خانه خاله یا عمه می‌بیند، دلیل سکوت داوود این است که پدر آدم منطقی نیست و می‌داند اگر شروع به صحبت و مخالفت کند، پدر به شدت عصبانی می‌شود و به جای کمک کردن و حل مشکل، درگیری ایجاد می‌کند. داوود در مقابل این مشکل با هم‌فکری مادر راه فرار از خانه را انتخاب می‌کند. پدر خانواده با اعمال خشونت اجازه نمی‌دهد کسی در حل مشکل راه‌حل ارائه دهد و فرستادن داوود در مستراح را غیراخلاقی قلمداد نمی‌کند؛ بلکه لازمه اجتماعی شدن او می‌داند. «پدر گمان می‌کند که این مرحله‌ای از رشد و تربیت کودک است؛ از این رو بر اخلاقی بودن عمل خود تاکید دارد. از این منظر، ورود به مستراح مرحله‌ای برای اجتماعی شدن کودک و آمادگی او برای حضور در متن است» (رحمانی و قربانی، ۱۳۹۵: ۷۶). داوود در سن نوجوانی است که اعتقاد چندانی به اطاعت از پدر ندارد و چون خواسته پدر مطابق با خواسته و میل او نیست، واکنش نشان می‌دهد و از دستورهای پدر سرپیچی می‌کند. او نیاز دارد که خود مسیر زندگی شخصی‌اش را تعیین کند و به شیوه خاص خود، زندگی کند و شدت این نیاز به حدی است که حتی دوست ندارد تحت کنترل پدر و امر و نهی او قرار بگیرد. او به دنبال استقلال و خودمختاری است. «نوجوانان، تبیین‌های بزرگسالان را به همان میزانی که در اوایل کودکی می‌پذیرفتند، قبول نمی‌کنند. حال دیگر آن‌ها تفسیرهای جایگزین و راه‌حل‌های جانشین برای مشکلات ارائه می‌دهند و آن‌ها را برای خود، ارزیابی می‌کنند» (قمری، ۱۳۴: ۱۳۸۸) اگر پدر برای انجام کاری به او دستور دهد و یا قانونی برای او وضع کنند، برای او ناخوشایند است و اساس مخالفت با پدر را آغاز می‌کند.

«می‌آیم نوک بام و می‌ایستم و روبه مردم داد می‌زنم: به خدا آگه کسی بیاید بالا، خودم رو می‌ندازم پایین! بابا سرش را می‌گیرد بالا و چوبش را به طرفم دراز می‌کند: آگه تخم مردی خودت رو بنداز پایین! مادر از آشپزخانه بیرون می‌آید و گریه می‌کند و آستین‌های بلندش را می‌گذارد روی صورتش. بابا از پله‌ها می‌رود پایین و اشاره می‌کند مهرباب هم برود پایین. وقتی پایین پله‌ها می‌رسد، نگاهم می‌کند و می‌گوید: آگه تا فردا صبح بخواهی اون بالا بشینی، منم همین پایین می‌شینم. بعد دنبال بچه‌ها می‌افتد و همه را از خانه بیرون می‌کند»

(اکبرپور، ۱۳۹۳: ۳۲)

در مورد مسأله افتادن پول‌ها در مستراح، مادر راه‌حل مناسبی ارائه نمی‌دهد و تنها راه فرار از مشکل را به داوود نشان می‌دهد.

«مادر جلوی اتاق بابا ایستاده و همین‌طور که با او حرف می‌زد از پشت سر اشاره می‌کند که زودتر بروم»

(همان: ۱۹)

زمانی که پدر می‌خواهد داوود را به اجبار درون مستراح بفرستد، او فرار می‌کند و با فکر و اندیشه جایی را انتخاب می‌کند. «بالای پشت‌بام» که دست پدر به او نرسد.

«بابا چوب بلندی برداشته و می‌خواهد از پله‌ها بیاید بالا. من که فکر همه‌چیز را کرده‌ام از پله‌های چوبی داخل بالاخانه می‌روم بالا و از راه دریچه‌ی کوچکی می‌روم بالای بالا، یعنی پشت بام خانه. می‌دانم که بابا نمی‌تواند از توی آن دریچه‌ی کوچک بیاید بالا»

(همان: ۳۲)

۲-۲-۵. تنبیه

پدر به تنبیه فرزندان و کتک زدن آن‌ها اهتمام زیادی دارد و این موضوع در گفتار او نمایان است. «پدر خانواده که همواره از روش‌های استبدادی در تربیت فرزندان خود بهره‌جسته به تنبیه فیزیکی در تربیت آن‌ها اعتقاد راسخ دارد» (پیرانی و سلیمیان، ۱۴۰۱: ۷۶). او معتقد است که اگر کتک و توپ و تشرهای پدر نبود به فردی بی‌عرضه و تنبل تبدیل می‌شد و به طبع او در رفتار با فرزندان خود با تکیه بر غریزه و سنت پیش می‌رود و از همین روش قدیمی و مردسالارانه استفاده می‌کند تا به عقیده خود، فرزندان بی‌عرضه و تنبل بار نیابند.

«اگر آتش قلیانش ذره‌ای دیر و زود می‌شد، با چوب نخل بلالمان می‌کرد. نور به قبرش ببارد! از برکت همان توپ و تشرها بود که تنبل و بی‌عرضه بار نیامدیم»

(اکبرپور، ۱۳۹۷: ۳۸)

تنبیه بدنی و گاهی گفتاری، شخصیت و روان نوجوان را نشانه می‌گیرد و اعتماد به نفس او را از بین می‌برد. بسیاری از والدین از این نکته مهم آگاه نیستند و در جمع و میان دوستان، نوجوان خود را تنبیه می‌کنند. داوود به دلیل خشونت گفتاری و تنبیه پدر، خود را از دیگران پنهان می‌کند و ترجیح می‌دهد در جمع یا نزدیک پدر نباشد. رفتار خشونت‌آمیز پدر، واکنش منفی خواننده را به همراه دارد. درست یا غلط بودن رفتار پدر در تحلیل و نگاه مخاطب مشخص می‌شود. این واکنش، تاثیر زیادی در نوع رفتار نوجوان یا والدین نسبت به همدیگر دارد.

۲-۳. خلاصه رمان هستی از فرهاد حسن‌زاده

روایتگر رمان، نوجوانی به نام «هستی» است که شاهد رویدادهای مختلف روزهای آغاز جنگ است. او نمی‌خواهد مثل دخترهای هم سن و سالش باشد و کارهای دخترانه انجام دهد، دوست دارد با پسران فوتبال بازی کند، با دایی جمشید به موتورسواری برود و رانندگی موتور را از او یاد بگیرد. دست هستی در بازی فوتبال شکسته است و پدر ناچار است به جای اینکه برای کار بر روی کشتی ارونند، راهی ژاپن شود، همراه او به بیمارستان برود. مادرش در آستانه به دنیا آوردن فرزندی دیگر است. پدر بیشتر اوقات

با هستی رفتار بدی دارد و او را به خاطر کارهایش سرزنش می‌کند و با الفاظی چون «ادبار» صدا می‌زند، حتی زمانی که متوجه می‌شود شکستگی دست هستی باعث نجات جاننش شده است بازهم رفتار مناسبی با هستی ندارد. هستی از این قدرناشناسی ناراحت است و اغلب فکر می‌کند فرزند آن‌ها نیست و مدام در افکارش به دنبال پدر واقعی خود می‌گردد. خانه آن‌ها بر اثر بمباران خراب می‌شود و خانواده هستی به خانه بی‌بی می‌روند. با شدت گرفتن جنگ، پدر و مادر تصمیم می‌گیرند با موتور دایی جمشید راهی ماهشهر شوند. در همین زمان بمباران شروع می‌شود و هستی و پدر به گوشه‌ای پناه می‌برند و در چنین لحظه‌هایی پدر راز مهمی را با هستی در میان می‌گذارد. هنگام برگشت هستی و پدر به ماهشهر دایی جمشید بسته‌ای را به هستی می‌دهد که رزمنده‌ای در حال مرگ برای هستی می‌فرستد. درون بسته هسته خرمایی است که با ظرافت برش داده شده و بر روی آن نام هستی حک شده است.

۲-۳-۱. نقش خانواده در رمان هستی

خانواده در رمان هستی از چهار نفر (پدر، مادر، هستی و سهراب) تشکیل شده است. در این خانواده هیچ‌گونه مسئولیتی تعریف نشده است و کوچک‌ترین مسئله می‌تواند به بحرانی بزرگ تبدیل شود و این نشان دهنده نداشتن مدیریت درست در خانواده است. مشکل اصلی خانواده از رفتار نادرست پدر هستی نشأت می‌گیرد. پدر با افکار پدرسالارانه خود هستی را از هرگونه فعالیت که پسرانه محسوب می‌شود، منع می‌کند. پدر هستی مخالف رفتار و کنش‌های پسرانه هستی است. پدر معتقد است هستی باید مانند تمام دختران آشپزی کند و نخود و لوبیا پاک کند.

«پدرگفت: دخترا باید برند دنبال گلدوزی و خیاطی و آشپزی و نخود و لوبیا شونه پاک کنن. مگه نه خدا بیامرز مو فوتبال بازی می‌کرد؟»

(حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۶)

۲-۳-۲. صمیمیت و همدلی

رابطه صمیمانه میان مادر و هستی، رابطه‌ای دوطرفه است که در روایت هستی به وضوح دیده می‌شود. در اولین صحنه، رفتار مادر با صمیمیت توصیف می‌شود. مادر او را فوتبالیست می‌نامد، نامی که مورد علاقه هستی و مطابق با روحیه او است.

«مادر دست کشید روی سرم و نازم کرد: چه طور، مطوری خانم فوتبالیست؟ مامان گفت: چه گچی هم گرفتن!

خیلی سنگینه، نه؟»

(همان: ۲۰)

هستی به عنوان یک نوجوان به دنبال این است که احساسات و عواطف او مورد توجه قرار گیرد و با احترام و مهربانی با او رفتار کنند. رفتار مادر با هستی به گونه‌ای است که احساسات فرزند نوجوانش را درک می‌کند و می‌شناسد، با احترام و محبت با او برخورد می‌کند و او را به عنوان یک بزرگسال در نظر می‌گیرد. محبت و احترام مادر نسبت به هستی، اعتماد و صمیمیتی میان مادر و فرزند ایجاد کرده است که هیچ چیز نمی‌تواند خللی در آن ایجاد کند.

«دست کشید تو موهام. چه قدر این کارش را دوست داشتم. دلم می‌خواست همیشه‌ی همیشه‌ی همیشه سرم را

روی پایش بگذارم و او با دست‌های سبزه و خوشگلش موهایم را ناز کند. دلم نمی‌خواست از درد ناله کند»

(حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۴۳)

در ابتدای داستان، صمیمیت و همدلی میان پدر و هستی مشاهده نمی‌شود. پدر مدام در حال بد رفتاری با هستی است. هستی در مرحله بسیار حساسی است، (نوجوانی) او به دنبال این است که عواطف و احساساتش به رسمیت شناخته شود و به او توجه کنند، دوست ندارد مطابق میل و خواسته والدین خود عمل کند؛ زیرا او به دنبال نشان دادن استقلال خود از والدین است. در این مرحله باید قدرت از سوی والدین به تدریج به فرزند نوجوان انتقال یابد. هرگاه هریک از دو سوی این جریان تردیدی در آن داشته باشد، وارد جنگ قدرت با یکدیگر می‌شوند. «هستی در مواجهه با سیستم روان‌تنی خود، احساس آرامش و ثبات ندارد؛ زیرا در حال رشد در دو بُعد روانی و جسمی است. تعارض در رفتارهای دیگران، به‌ویژه پدرش، یا قرار گرفتن در شرایط خاص به این بی‌ثباتی دامن می‌زند» (رنجبر و همکاران، ۱۳۹۸: ۴۹). برخوردهای پرخاشگرانه و خالی از محبت پدر باعث ایجاد ترس و اضطراب در هستی شده است، به گونه‌ای که مدام فکر می‌کند که این مرد، پدر واقعی او نیست و ناپدری اوست. «اختلاف‌ها و دعواهای همیشگی پدر با هستی و به عبارتی درک نکردن و محبت نکردن به او سبب می‌شود که هستی دائم در شک و تردید باشد که آیا این مرد پدر واقعی اوست یا نه؟» (روشن چراغ، ۱۳۹۹: ۶). رفتار نادرست پدر با هستی عاملی می‌شود تا هستی نسبت به دستوره‌های پدر مقاومت کند.

«با دست کف آلودش کوبید به پایم. درد عینهو برق هیکلم را لرزاند. گفتم نمی‌ریزم. چرا می‌زنی؟ نمی‌ریزم اصلاً. گفت: نمی‌ریزی؟ تو به گور بابات می‌خندی. و باز دستش را دراز کرد که بزند توی پایم. خودم را عقب کشیدم. گفت: کجا رفتی بوزینه؟»

(حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۹۶)

مهربانی پدر آنقدر نادر است که اگر برای هستی کاری انجام دهد، از کار پدر متعجب می‌شود. «از اتاق بالشتی آورد و گذاشت زیر گچم و گفت: ئی طوری راحت‌تری. از مهربانی‌اش تعجب کردم. بابا و این کارها»

(همان: ۲۴)

هستی علاقه زیادی به دایی جمشید دارد، این علاقه و صمیمت به دایی جمشید آنقدر زیاد است که بی‌خبر ماندن از حال دایی جمشید، باعث ترس و پریشانی هستی شده است. «زمانی که دایی جمشید به جنگ می‌رود و هستی و خانواده‌اش به کمپی در ماهشهر می‌روند. هستی مضطرب می‌شود؛ زیرا از دایی هیچ خبری ندارد. همین اضطراب باعث دیدن خواب‌های ترسناک می‌شود» (روشن چراغ، ۱۳۹۹: ۷). هستی برای باخبر شدن از احوال دایی جمشید از خاله نسرین می‌خواهد به بیمارستان بروند و خبری از مجروحان جنگ بگیرد تا دلش آرام شود.

«گفتم: بریم بیمارستان؟ گفت: چیه! حالت خوب نیست؟ گفتم: بریم از زخمی‌ها خبر بگیریم. گفت: که چی بشه؟ گفتم: که دیگه دلم شور نزنه. گفت: قربون شوری دلت برم»

(حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۶۶)

هستی در سال‌های اولیه نوجوانی قرار دارد. او برای یافتن هویت خود نیاز به الگو دارد. «به نظر اریکسون نوجوان در رشد روانی-اجتماعی خود تلاش می‌کند علاوه بر پیش‌داشته‌های شناختی که از طریق تجربه با من بدنی خویش به دست آورده، از قدرت استدلال و ارتباط با همگان نیز بهره برد و از کسی الگو بگیرد؛ لذا در این دوره ذهن کنجکاو نوجوان به دنبال یادگیری، احساس لیاقت و کفایت اجتماعی است» (شاملو، ۱۳۸۸: ۸۰). او چون قصد دارد استقلال خود را به والدین نشان دهد؛ پس نمی‌تواند آن‌ها را به عنوان الگو انتخاب کند؛ در نتیجه به دنبال کسی است که به نظرش ارزشمند و دوست داشتنی باشد و با این روش مورد تأیید و توجه دیگران قرار بگیرد. هستی آرزوهای خود را در وجود و صفات دایی جمشید می‌بیند و او را الگوی خود قرار می‌دهد. «هستی به دایی جمشید علاقه‌مند است. در این سن نوجوان به دنبال الگویی برای تحقق من آرمانی خود است» (رنجبر و همکاران، ۱۳۹۸: ۴۸).

۲-۳-۳. حمایت کردن از فرزند

در رابطه میان پدر و هستی، حمایت و پشتیبانی از جانب پدر دیده نمی‌شود؛ بلکه پدر مدام در حال سرزنش و سرکوب هستی به خاطر انجام کارهای پسرانه است. حتی زمانی که دست هستی در بازی فوتبال شکسته، پدر به جای حمایت کردن، مدام او را سرزنش می‌کند و جلوی دیگران او را کتک می‌زند. این عدم حمایت پدر حتی در روایت هستی هم دیده می‌شود و او را به شدت ناراحت کرده و آرامش فکری او را برهم زده است. هستی در دوره‌ای از زندگی، یعنی نوجوانی قرار گرفته است که در طی آن بسیاری از صفات متناقض در رفتار و کردارش قابل مشاهده است. او در عین حال که مغرور و خودپسند است، نیاز به حمایت و پشتیبانی دارد و با وجود این که فکر می‌کند بزرگ شده و می‌خواهد تنها باشد، گاهی به شدت احساس دل‌تنگی و تنهایی می‌کند و در افکارش به دنبال پدر واقعی خود می‌گردد که از او حمایت کند. او دوست دارد بدون اینکه دیگران متوجه شوند و غرورش از بین برود، تنه‌ایش نگذارند، ولی در عین حال هم می‌خواهد خودش همه کارهایش را انجام دهد و مانند دوران کودکی کسی به او امر و نهی نکند، او را حمایت کنند و در کارهایش پشتیبان او باشند.

«دست شکسته‌ام توی گچ بود و از گردنم آویزان. تازه درد هم می‌کرد، ولی جرأت جیک زدن نداشتم از ترس بابا» (حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۱)

در قسمتی از رمان، هستی انتظار حمایت از جانب پدرش را دارد؛ اما پدر اهمیتی به این مسأله نمی‌دهد، در عوض با دوستان هستی بدخلقی می‌کند.

«ننه شهلا که از همه فضول‌تر بود گفت: ها!... انگار دستت وبال گردنت شده؟ اوفی‌یی! از شر شیطونیات

راحت شدیم. بابا جوابشان را نداد، ولی رو به بچه‌ها کرد و مثل شیر غرید» (همان: ۲۰)

حمایت و پشتیبانی مادر از هستی در رمان به وضوح دیده می‌شود. حتی کوچک‌ترین سرزنش در کلام و در برخورد مادر با هستی دیده نمی‌شود.

«بابا گفت: بیا پایین، موتور مردم می‌ندازی، ادبار. گفتم: مو که کاریش ندارم. مامان گفت: دعواش نکن. چه کارش

داری»

(همان: ۹۳)

مادر در انجام کارهای مردانه هم هستی را حمایت می‌کند.

«مامان رو به بابا کرد و گفت: غرغر نکن میرزا غرغرو! برق رفته بود، ئی طفلی هم داشت تلویزیون نگاه می‌کرد.

دیدم حوصله‌اش سررفته. گفت برم بیرون؟ گفتمش برو»

(همان، ۵۹)

خاله نسرین از پول فروش گردنبند خود، برای هستی کفش جدید می‌خرد و این نشان از حمایت خاله نسرین دارد.

«به کفش‌ها نگاه کردم که برایم خریده بود. کی خریده بود؟ که نفهمیدم؟ با کدام پول خریده بود؟ از مامان پرسیدم و او همان‌طور که آب دماغش را بالا می‌کشید، گفت: زرگرهای ماهشهر می‌گن تو ئی چند روز بس که طلا خریدن، پولشون ته کشیده و دیگه نمی‌خرن یا اگه بخرن مفت خری می‌کنن. و خاله بیچاره من برای فروش چی داشت جز گردنبند کوچولویی که یک زنجیر بود»

(همان: ۱۷۷)

هنگامی که پدر تفنگ را به سمت هستی نشانه می‌گیرد، در این هنگام هستی می‌ترسد و پشت دایی جمشید پنهان می‌شود و از دایی جمشید می‌خواهد که او را دعوا کند.

«بابا تفنگ را به طرف من نشانه گرفت و یک چشمش را بست. اولش خودم را زدم به بی‌خیالی، بعد دیدم

همین‌طور دارد نشانه می‌گیرد و با هر تکانم، لو هم تکان می‌خورد. ترسیدم و پشت دایی پناه گرفتم و یواش گفتم:

دعواش کن: دایی داد زد: چی کار می‌کنی؟»

(همان: ۷۳-۷۴)

۲-۳-۴. تحسین کردن

در ابتدای رمان، تحسین و تشویقی از جانب پدر هستی مشاهده نمی‌شود؛ بلکه شاهد تخریب شخصیت هستی توسط پدر با الفاظ نامناسب هستیم. «در برابر سخت‌کوشی هستی برای تحقق آرزوهایش یعنی فوتبالیست شدن، تحقیر دیگران هم نشان داده می‌شود. هستی از جانب همسایگان و پدرش تحقیر می‌شود. داستان از جایی آغاز می‌شود که هستی هنگام بازی فوتبال می‌افتد و دستش می‌شکند. همین باعث می‌شود پدر که بر روی نفتکش کار می‌کند، نتواند به سفر کاری در ژاپن برود؛ لذا عصبانی می‌شود و سعی می‌کند با تحقیر، صفات خلقی هستی را که شیوه عادی حالت هیجانی رفتار در این سن است، تغییر دهد» (رنجبر و همکاران، ۱۳۹۸: ۴۷). رفتارهای نادرست پدر، شخصیت هستی را خرد و او را به فردی دست و پا چلفتی تبدیل می‌کند که توانایی انجام کارهای خود را هم ندارد. ابداع و خلاقیت و نوآوری جزء رفتارهایی است که هستی به آن‌ها علاقه دارد. پدر نسبت به فوتبال بازی کردن هستی عکس‌العمل مثبتی نشان نمی‌دهد و این کار را بی‌سرانجام و بیهوده می‌داند. پدر باید به هستی اجازه دهد که ابراز وجود کند و خود به نتیجه برسد تا بدین وسیله اراده و اعتماد به نفس کافی برای انجام کارها را فرا بگیرد.

«پدر از صبح تا شب صدبار سرکوفت زد که به خاطر تو نرفتم ژاپن. یک جوری می‌گفت که انگار من دخترش

نبودم و از سر راه پیدایم کرد»

(حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۸)

استفاده از کلماتی چون «ادبار» نشان از تحقیر پدر است.

«بابا گفت: نعلت بر شیطون! هستی، تو نمی‌تونی یه کم خفه بشی؟ نمی‌بینی خوابیدم؟ بنده الان باید تو راه ژاپن باشم، ولی به خاطر تو ادبار موندم خونه. باشه، بعداً برات دارم. شلالت می‌کنم.»

(همان: ۳۵)

هستی از این‌که پدر نسبت به فداکاری‌هایش بی‌توجه است و به خاطر فروختن گوشواره‌اش و نجات دادن خانواده از سوی پدر تحسین نمی‌شود، ناراحت است و مدام در سخنان خود این مسأله را یادآوری می‌کند.

«بابا همیشه یادش می‌رفت که توی خونه بچه کوچک داریم و داد و هوار می‌کرد. چیزهای دیگر هم یادش می‌رفت. مثلاً یادش می‌رفت که من جانش را نجات داده‌ام. به قول مامان فرشته نجاتش شده‌ام. و این خیلی کفری‌ام می‌کرد. حتی یادش می‌رفت که دوپست تومان از پول عیدی‌هایم را که قرض گرفته بود، هنوز نداده. همین یاد رفتن‌ها اشکم را در می‌آورد»

(همان: ۵۸)

هستی توقع داشت از پول گوشواره‌هایش برای او یک چیز کوچک، حتی یک جفت جوراب بخرند تا بدینوسیله به نوعی از او تشکر کرده باشند.

«دوست داشتم از پول گوشواره یک چیز کوچولو، حتی اگر شده یک جفت جوراب برایم می‌خریدند که نخریدند. این جا هم دوباره با گوشواره‌ام فرشته نجات شده‌بودم. حیف کسی قدر نمی‌دانست»

(همان: ۱۲۰)

پدر در برابر دوستان هستی، گوش او را می‌گیرد و دعوایش می‌کند و از الفاظی چون «پدرسگ» استفاده می‌کند.

«بابا رو به مامان داد زد: تو چرا می‌ذاری ئی پدرسگ بره تو کوچه؟»

(همان: ۵۸)

هستی از بدرفتاری پدر خجالت می‌کشد و به عنوان یک نوجوان دوست دارد که پدر در نزد دوستانش با او محترمانه رفتار کند و او را نزد آن‌ها تحقیر و سرزنش نکند.

«ولی از نگاه بچه‌ها فهمیدم گوشم تو دست باباست. بابا عینهو رعدوبرق بود که اول نورش می‌آید، بعد صدایش.

کفری بود: تو خجالت نمی‌کشی؟ خجالت! از این‌که جلوی پنج تا پسرگوشم را گرفته بود و دعوایم می‌کرد،

خجالت می‌کشیدم، نه از بازی با آن‌ها»

(همان: ۵۸)

هستی با وجود مخالفت‌های پدر و اجبار اجتماع، توانست کارهایی را که مردانه محسوب می‌شوند، به نحو احسن انجام دهد و مورد تحسین و تمجید پدر قرار بگیرد. «شخصیت هستی، برخالف تفکر پدر و نگرش جامعه به موجودیت زن و اعمال محدودیت برای او، امور مهم و دشواری را انجام می‌دهد که مردانی چون پدر و دایی او از انجام آن ناتوان هستند» (نجفی، ۱۴۰۱: ۲۹۹). هستی به عنوان یک نوجوان خواستار تحسین و احترام است تا در سایه آن بتواند با آرامش فکری بیشتری این دوران مهم و پر از تنش را طی کند. تحسین حساب شده پدر، اعتماد به نفس هستی را افزایش می‌دهد و به دنبال آن

احساس امنیت، قوه ابتکار، انگیزه، یادگیری و خیرخواهی را در او ایجاد می‌کند و به بهبود روابط میان هستی و پدر منجر می‌شود.

«دیشب وقتی مامانت با چشم گریون گفت از خونه رفتی. ازت خیلی بدم اوامد. دلم می‌خواست پیدات کنم و با دستای خودم خفه‌ات کنم، ولی وقتی رفتی آبادان، همی جور موندم. یه حال عجیبی پیدا کردم. باورت می‌شه، هستی؟ خیلی خوشم اوامد، یه جورایی... یه جورایی حسرت خوردم و گفتم: ای ول! هستی کجا و ما کجا! می‌دونی؟ از خودم بدم اوامد. خیلی از خودم بدم اوامد. تا حالا از خودت بدت اوامده؟ شب تا صبح خوابم نبرد.» (حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۴۹)

مادر مدام به نوازش و تحسین هستی می‌پردازد و او را فرشته نجات خانواده می‌داند. هستی با شنیدن جملات تحسین برانگیز مادر احساس غرور و هویت می‌کند و در وجود او شور و اشتیاقی ایجاد می‌شود که مصمم‌تر این بازی را ادامه بدهد. «نوجوان هرگاه از کنش‌های خود، به‌ویژه از مفیدبودن خود رضایت‌مند است، احساس می‌کند از بی‌هویتی به هویت رسیده‌است» (رنجبر و همکاران، ۱۳۹۸: ۵۱). پدر در پایان داستان رفتارش را با هستی تغییر می‌دهد و به داشتن او افتخار می‌کند. دگرگونی و تغییر رفتار پدر بعد از اتفاقات و حوادث جنگ و فداکاری هستی ایجاد می‌شود چیزی که هستی پیش‌تر به آن نیاز داشت. نوجوانان و والدین با مشاهده رفتار هستی و پدرش، تجربیات زیادی را کسب می‌کنند، تجربیاتی که شاید در زندگی به قیمت از دست دادن برخی از فرصت‌های مهم زندگی باشد؛ اما اینجا و در دنیای رمان و داستان این تجربه به آسانی در اختیار مخاطب قرار می‌گیرد.

۲-۳-۵. تبعیض و تنبیه

یکی از موضوعاتی که هستی را ناراحت کرده و آرامش فکری او را برهم زده است، نگاه متفاوت و همراه با تبعیض پدر و خانواده به هستی است. او از این رفتار ناعادلانه ناراضی و حس حسادت را در وجود او زنده کرده است. «وقتی در برابر موقعیت به دنیا آمدن برادرش قرار می‌گیرد، حسادت وی برانگیخته می‌شود و من بدنی او ظهور می‌یابد. او پس از به دنیا آمدن برادرش در پی هویت من خویش است. مدام تصاویر و فیلم‌هایی در ذهن دارد که علت بی‌مهری پدرش به خود را از منظر خویش و در پاسخ به من بدنی توجیه کند» (رنجبر و همکاران، ۱۳۹۸: ۴۹). پدر در حضور هستی به صورت واضح بدون آن‌که متوجه شود تبعیض قائل میان فرزندان چه صدماتی بر روح و روان دختر باقی می‌گذارد، میان سهراب و هستی تفاوت قائل می‌شود. افکار پدر هستی، نشأت گرفته از باورها و عقاید مربوط به گذشته است. باور پدر به برتری پسران بر دختران و تأکید بر اینکه دختر مجاز به انجام کارهای پسرانه و از جمله فوتبال نیست، نشأت گرفته از حرف‌های مردم و تفکر گذشته است. ترس از حرف مردم در این زمینه‌ها و همچنین اظهار محبت‌های نسبت به سهراب در حضور هستی، از نمودهای عقاید مردسالارانه او به شمار می‌آیند.

«گفت: بازم فوتبال بازی می‌کنی؟ گفتم: معلومه که بازی می‌کنم. آمپرش رفت بالا و نشست تو رختخوابش: بله؟! بیخود خود کردی ادبار! آگه یه بار دیگه پات به توپ بخوره قلمش می‌کنم. گفتم: یعنی می‌گی تو مدرسه، زنگ ورزش چیکارکنم؟ گفت: مگه دخترا هم زنگ ورزش دارن؟ گفتم: معلومه که دارن. مگه دخترا آدم نیستند؟ بی‌انصاف گفت: نه که نیستن. دخترا باید برن دنبال گلدوزی و خیاطی و آشپزی و نخود و لوبیا پاک کنن. مو صدتا

پیرهن بیشتر از هستی پاره کردم. اینم باید بکنه؟ ولک، پسری گفتن، دختری گفتن. زشته به خدا. مردم پشت سرمون حرف می‌زنن. تو خونه ما همیشه همین حرف‌ها بوده. دختری گفتن، پسری گفتن»

(حسن‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۷-۲۶)

هستی به عنوان یک نوجوان نیاز دارد که توانایی‌ها و قابلیت‌های او مورد توجه قرار بگیرد تا بتواند با اعتماد به نفس بیشتری این مرحله را طی کند و به هویت خود دست پیدا کند؛ اما پدر با رفتارهای خود، احساس شکست و ناامنی را در وجود هستی زنده کرده‌است؛ به گونه‌ای که هستی او را پدر خود نمی‌داند.

«وگرنه چرا بابا همیشه با من بد رفتاری می‌کرد. سرم داد می‌زد و توی حمام زندانی می‌کرد؟ کتکم می‌زد و مثل باباهای دیگر مرا توی بغلش نمی‌گرفت. چرا همه‌اش قربان مامان و آن نی نی که هنوز به دنیا نیامده بود، می‌رفت؟ به هستی که بود توجه نمی‌کرد و قربان آنی می‌رفت که هنوز نبود»

(همان: ۲۹)

تنبیه کردن هستی توسط پدر در بسیاری از قسمت‌های رمان به اشکال مختلف اعم از بی‌توجهی به نیازها و خواسته‌های هستی و نیازهای عاطفی، استفاده از الفاظ رکیک، کتک زدن و در حمام زندانی کردن دیده می‌شود.

«مثل آن چند باری که بابا توی حمام زندانم کرده بود. از دستم کلافه که می‌شد، هلم می‌داد توی حمام و در را

رویم می‌بست»

(همان: ۲۴)

پدر در حضور دیگران بدون این‌که رفتار خاصی از هستی سرزده باشد، او را تنبیه می‌کند. «با دستش که دور گردنم بود، خواباند توی گوشم. آخم رفت هوا و خجالت کشیدم»

(همان: ۱۵)

۳. نتیجه‌گیری

نقش خانواده در تحول شخصیت نوجوان مهم و قابل توجه است. در رمان‌های بررسی شده نقش خانواده (والدین و فرزندان) در تحول شخصیت نوجوان تحلیل و بررسی شد. مجموع بررسی‌ها پیرامون خانواده در رمان‌های منتخب «هستی» و «من نوکر بابا نیستم» نشان می‌دهد که روابط اعضای خانواده از محبت و عاطفه تهی است و اساساً روابط دوستانه‌ای میان آنان حاکم نیست. والدین دانش و مهارت کافی برای حل مشکلات را ندارند و نه تنها به حل مشکلات کمکی نمی‌کنند؛ بلکه خود عامل ایجاد درگیری در خانواده هستند. والدین هستی و داوود از دانش و معلومات پایینی برخوردار هستند. سخت‌گیری‌ها و رفتارهای نادرست والدین نسبت به فرزندان گویای این مسأله است. آن‌ها خود را مالک انحصاری فرزندان می‌دانند و هرگونه رفتاری با آنان می‌توانند داشته باشند. والدین هیچ‌گونه

شناختی از نیازها و حالات روحی و روانی فرزندان ندارند و براساس تجربه‌های گذشتگان خود عمل می‌کنند. مشکلات در خانواده‌های «هستی» و «من نوکر بابا نیستم» از نوع درونی است. والدین با رفتارهای نادرست و توقع‌های بی‌جای خود باعث به وجود آمدن مشکلات بسیاری شده‌اند. والدین در تلاش هستند تا اعضای خانواده را طبق افکار و سلیقه خود مدیریت کنند. توهین (بدون دشنام)، تهدید، تبعیض، کتک زدن و سرزنش کردن در رمان «هستی» نسبت به رمان من نوکر بابا نیستم، بیشتر است. فریاد زدن و تنبیه گفتاری در رمان «من نوکر بابا نیستم» بیشتر نمود دارد. تنبیه فیزیکی و گفتاری، تحقیر و ناسزا گفتن از جانب پدر خانواده انجام می‌شوند و عموماً سرزنش کردن نابجا و با لحن نامناسب انجام می‌گیرد. مادر در مقابل رفتار پدر کاری از پیش نمی‌برد. خانواده در رمان «من نوکر بابا نیستم» تشکیل شده است از پدر و مادر، یحیی، یونس، داوود، ساره و مهرباب. در این رمان، خانواده به شکل یک خانواده از هم گسیخته نمایان شده است و با بروز کوچک‌ترین مسئله‌ای جو حاکم در خانواده به طور کامل عوض می‌شود. از منظر فرزندپروری، خانواده مستبد است. در این خانواده آزمون خاطر و لذت برای اعضای خانواده وجود ندارد و در میان اعضای خانواده رابطه‌ای سرشار از صمیمیت و محبت حاکم نیست و مدیریت در خانواده سهراب به شیوه سخت‌گیرانه اعمال می‌شود. مشکل اصلی در خانواده از رفتار مستبدانه پدر سرچشمه می‌گیرد، پدری که خود نیز قربانی رفتارهای نادرست بزرگ‌ترهایش بوده و به صورت تجربی آموخته است که در برخورد با نوجوان چه رفتاری انجام دهد.

منابع

۱. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی خانواده ایرانی*، تهران: سمت.
۲. احمدی، سید احمد. (۱۳۸۲) *روانشناسی نوجوانان و جوانان*، اصفهان: انتشارات مشعل.
۳. اژدری، آرام و همکاران (۱۳۹۹). *فرزندپروری*، آذربایجان غربی، انتشارات زانکو.
۴. اعزازی، شهلا (۱۳۷۶). *جامعه‌شناسی خانواده با تأکید بر نقش، ساختار و کارکرد خانواده در دوران معاصر*، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زبانی.
۵. اکبرپور، احمد (۱۳۹۷). *من نوکر بابا نیستم*، تهران، افق.
۶. امیدوار، غزاله؛ باصفا، محسن (۱۳۹۸). *شاه کلید نوجوانی*، کرج، انتشارات پارسیان البرز.
۷. امرایی، رحیم (۱۳۹۰). «تبعیض بین کودکان در خانواده از منظر اسلام»، *بلاغ مبین*، شماره ۲۸-۲۹، صص ۳-۲۹.
۸. امیرحسینی، خسرو (۱۳۹۱). *خانواده خوشبخت فرزند موفق*، تهران، انتشارات عارف کامل.
۹. پناهی، محمدحسین؛ زارعان، منصوره (۱۳۹۳). صمیمیت و همدلی بین اعضای خانواده و عوامل مؤثر بر آن، *مطالعات جنسیت و خانواده*، دوره ۲، شماره ۱، صص ۳۸-۹.
۱۰. پیرانی، منصور؛ سلیمیان، مرضیه (۱۴۰۱). «بررسی دلایل مهرطلبی کودکان بر اساس نظری روانکاوی کارن هورنای»، *پژوهش‌های بین رشته ادبی*، سال ۴، شماره ۸، صص ۵۴-۸۷.
۱۱. چپمن، گری (۱۳۸۹). *زبان عشق برای نوجوانان*، ترجمه مؤگان قشقایی‌پور. تهران، انتشارات قصیده.

۱۲. حاجی‌زاده، فرزانه (۱۳۹۸). ۷۴ نکته تنبیه، تهران، انتشارات لک لک.
۱۳. حسن زاده، فرهاد (۱۳۹۳). هستی، تهران، انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۱۴. دلال رحمانی، محمد حسین، قربانی، حسین (۱۳۹۵). «خشونت نمادین در رمان من نوکر بابا نیستم نوشته احمد اکبرپور»، *مجله مطالعات ادبیات کودک*، سال هفتم، شماره اول، صص ۵۰-۶۴.
۱۵. رنجبر، محمود و همکاران (۱۳۹۸). «فرآیند تحول شخصیت در رمان هستی»، *مطالعات ادبیات کودک*، سال دهم، شماره دوم، صفحه ۴۱-۵۶.
۱۶. روشن چراغ، اعظم (۱۳۹۹). «ترس و اضطراب در رمان هستی» *مطالعات ادبیات، عرفان و فلسفه*، دوره ۶، شماره ۳، صفحات ۱-۱۱.
۱۷. ساروخانی، محمدباقر (۱۳۹۰). *مقدمه بر جامعه‌شناسی خانواده*، تهران، انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.
۱۸. شاملو، سعید (۱۳۸۸). *مکاتب و نظریه‌های در روانشناسی شخصیت*، تهران، انتشارات رشد.
۱۹. صادقی، زینب (۱۳۹۸). *والدین روی پل معلق*، کرج، انتشارات پارسیان البرز.
۲۰. گلدنیک، ساموئل. (۱۳۸۲) *خانواده درمانی، تاریخچه، نظریه و کاربرد*، ترجمه فرشاد بهاری، بدری السادات بهرامی، سوسن سیف و مصطفی تبریزی. تهران، انتشارات تزکیه.
۲۱. گلدنبرگ، ایرنه؛ گلدنبرگ، هربرت. (۱۳۸۲) *خانواده درمانی*، ترجمه محمد رضا حسین شاهی برواتی و سیامک نقشبندی، تهران، انتشارات نشر روان.
۲۲. قهاری، ساناز (۱۳۹۹). *تکنیک‌های فرزندپروری خلاق*، تهران، انتشارات پندار قلم.
۲۳. نجفی، سجاد (۱۴۰۱) «تحلیل عنوان رمان‌های نوجوان از دیدگاه توصیفی ژرار ژنت»، *مطالعات ادبیات کودک*، سال سیزدهم، شماره اول، صص ۲۸۹-۳۱۲.
۲۴. نعمتیان، یوسف (۱۳۹۷). *قلدری و مشکلات همراه*، تهران، انتشارات آوای نور.